هجوم جوانان برای فرار از شهر

بزن بریم رفیق

سازمان گردشگری اخیراً اعلام کرده که میزان سفرهای نوروزی ۹۸٪ افزایش یافته است . بخش عمده این مسافران جوانانی بودند که تعطیلات نوروز را برای اولین بار به سفر می رفتند .چرا ؟ این گزارش را بخوانید .

فکر می کنید در این چمدان چیست؟ هم سن و سالهای ما چه چیزهایی را با خود به سفر می برند؟

عید اومد بهار اومد می رم به صحرا

شاید از اول هم این تعطیلات اول سال برای مسافرت اختراع شد. بعد از گذراندن یک سال پر کار و تلاش لازم بود که مردم فرصتی پیدا کنند و با جابه جایی و عوض کردن فضای خود نیروی دوباره برای سال جدید را ایجاد کنند. در ایران باستان رسم بود که بعد از چند روز اول عید و دید و بازدیدهای عیدانه همه با هم به مسافرت رفته و چند روزی را در کنار اقوام سپری می کردند. طبق معمول این روزها این رسوم هم گرچه همچنان پابرجاست ولی رنگ و روی قرن ۲۱ به خود گرفته ودستخوش تغییرات شده، تغییراتی که نمی توان آن را بد یا خوب اطلاق کرد و بهتر است به همان گفتن تغییرات اکتفا نمود.

مسافرت های عید امسال هم برای جوانان ایران زمین رنگ وبوی دیگری داشت. یکی از عادت های سازمان دولتی در این روزهای اول سال دادن آمارهای از مسافرت های عیدانه مردم است و در همین آمارها آمده که امسال جوانان بیشتر از سال های پیش به تنهایی و یا با چند تن از دوستان خود به مسافرت رفته اند. جوانانی که معضل بیکاری از بزرگترین معضلاتشان به حساب می آید هر کدام با توجه به جیب خود جایی را انتخاب کرده و تعطیلات عید را در آنجا سپری کردند.

شیراز به عنوان پر رفت وآمدترین شهر تعطیلات عید امسال خود به تنهایی شاهد خیل جوانانی بود که از دور و نزدیک برای عرض ادب به حافظ و سعدی ودیدن تخت جمشید و ... به این شهر سفر کرده بودند.

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
وان مواعید که کردی مرود از یادت

«نمی دوم، می گن حدود ۲ میلیون ماشین توی این تعطیلات به ماشین های شهر شیراز اضافه شده بود، ولی اینو می دونم که توی شیراز جای سوزن انداختن نبود.» مهرداد هم از مسافران شیراز بوده و شیراز را بیشتر ترسیم می کند: «خیلی شلوغ و پرسروصدا ولی زیبا وآرامش بخش بود. هوای شیراز واقعاً تو بهار به چیز دیگه می شه حافظ راست می گفته که ...»

علی از بچه های خود شیراز است و راست می گوید که «شهرمان همیشه شلوغ است و در تعطیلات شلوغ تر. خداوکیلی مردم شیراز هم خیلی مهمان نوازن ها! حالا تعریف از خود نباشه ولی از هر مسافری هم که بپرسی حرفمو تأیید می کنه !» همان لهجه شیرازی اش از اماکن تفریحی شیراز که انگار تمامی ندارد تعریف می کند و از او می پرسم: این فلکه گازو کجاست؟ می خندد و می گوید: تو همه شهرها وقتی گاز می آد توش مشعل گاز می دارن، فلکه گازو هم توش مشعل گاز گذاشتن دیگه.

شیراز شهر شاعرخیز ایران امسال در مسافرت های عیدانه مقام اول را کسب کرد.

گویند زنده رود...

سهند با دوستان و همکارانش هفته اول عید را در اصفهان گذرانده و می گوید: بعد از یک باری که در بچگی به اصفهان سفر کرده بودم، اولین باری بود که اصفهان را درست و حسابی می دیدم، اصفهان با اینکه شهری مستطیل شکل به نظر می آید و شاید در اول فقط زاینده رود را داشته ولی حالا یکی از شهرهای بسیار دیدنی ایران است وتعداد جاهای دیدنی اش آنقدر زیاد هست که دیدنش یک هفته ای طول می کشد از او می پرسم قیمت ها در اصفهان چطور بود؟ با جیب شما دانشجویان چه رابطه ای داشت؟ خنده اش می گیرد کمی اینطرف و آنطرف را نگاه می کند و می گوید: «قیمت ها همه جا گران و بالا بود فکر نمی کنم فقط مربوط به اصفهان باشد، ولی به هر حال اگر رابطه ای بین جیب ما و قیمت ها بخواهید پیدا کنید مطمئناً رابطه معکوس و هولناکی است.»

از مردم اصفهان و لهجه اصفهانی که گرچه شیرین است ولی به سختی می توان آن را فهمید مخصوصاً زمانی که تند حرف بزنند تعریف می کند: «البته مردمی دوست داشتنی دارد ولی نمی دانم چرا هر بار که از کسی در اصفهان آدرسی پرسیدم آخرش هم اشتباه رفتم، در اصفهان باید آدرس را از روی نقشه پیدا کرد» اصفهان هم رتبه بالایی را در مسافرت های عید به خود اختصاص داده بود.

یه جزیره ...

به جز شهرهای اطراف، بعضی از دوستانمان هم که کمی بیشتر از من و شما درآمد دارند یا لااقل جیب پدر، خجالتشان داده به جزیره طلایی خلیج فارس سفر کرده و در کیش تعطیلات را گذرانده اند. محسن می گوید: «ما حدود ۱۲ نفر بودیم که از دی و بهمن ماه تصمیم گرفتیم تعطیلات عید، به کیش برویم.»، «فکر گرانی بلیت و خرج آنها را هم کردید؟»، «بله، توی رودربایستی هم ماندیم و هرچه در چنته داشتیم با خود بردیم، ولی آقا! همه چیز ۲ برابر بود و مثل همه جا آنجا هم گرانی پیداد می کرد، البته اینها باعث بد گذشتن نشد و هوای بسیار خوب کیش با تفریحات عالی اش را تجربه کردیم. من شخصاً سعی می کردم کمتر سمت پاساژهای رنگ و وارنگ کیش پا بگذارم، ولی بودند افرادی که از صبح تا شب در پاساژ بودند. جت اسکی، شنا، غواصی، بیلیارد، اسنوکرو... آنقدر بازیهای جالبی بود که وقت برای خرید نمی گذاشت.» گرچه در این تعطیلات، کیش هم شلوغ بود، ولی همچنان خلیج فارس آرامش همیشگی اش را به عنوان سوغات به مسافرانش هدیه داد.

شمال از شمال غربی

«سوار ماشینت شو، ۲۸۰ کیلومتر از تهران به سمت شمال حرکت کن، حالا ماشینت رو یه جای خوب پارک کن و به روبرویت خیره شو، تو کنار دریای خزر هستی». محمدرضا سفر به شمال را راحت ترین نوع سفر عیدانه می داند و معتقد است که با هر امکاناتی که داشته باشی، می توانی به این سفر جذاب و زیبا بروی، شاید دلیل اینکه همیشه شمال ایران جزو شلوغ ترین شهرهای ایران است، همین باشد. البته امسال اوضاع شمال هم مثل بقیه جاها به خاطر کرایه ماشین ها و... جزو قیمتهای بالا در چند سال اخیر به حساب می آمد و عجیب اینجا بود که رستورانها همچنان قیمت معقولی را برای غذاهای لذیذ شمالی در نظر گرفته بودند. شهرکهای «خزرشهر»، «دریاکنار»، «خانه دریا»، «متل قو»، «دهکده ساحلی» و... مملو از جوانانی بود که ماشینهای پدرانشان را در معرض دید دیگران نمایش می دادند. البته در بقیه شهرکها و مناطق شمال هم جوانانی بودند که با اتوبوس، سواری یا ماشین خود به آنجا آمده و در ویلاهای اجاره ای یا خانه هایی که چند اتاق خود را اجاره می دادند و یا حتی کنار رودخانه ها در چادر به گذراندن تعطیلات خود مشغول بودند.

محمدرضا باز ادامه می دهد: «این مسافرتها، همه لازم است، ولی باید از آن دوستانی که این تعطیلات را در جاده ها به کمک رسانی مسافران مشغول اند، تشکر کرد. یکی از دوستان من در هنگام برگشت از شمال برای ماشینش مشکلی ایجاد شد که با کمک امدادخودروها و تعمیرگاه داخل جاده آن را حل کرد و پسری که داخل تعمیرگاه با آن دستان سیاه روغنی اش ماشین را درست کرده بود، هرگز حاضر نشد پولی از دوستم دریافت کند، چون او و همسرش تنها در راه بودند و پسر نگران این بود که پول کافی به همراه نداشته باشند.» شمالی ها با بار دیگر مهربانی و مهمان نوازی خود را در این تعطیلات ثابت کردند.

هیچ کجا عزیزتر از وطن نبود

مسافرتهای عید به همین جا ختم نمی شود. شهرهای مشهد، تبریز، کرمان، بندرعباس، اهواز، اراک، کردستان و... همه شاهد مهمانان خود بودند و خیلی از جوانانی که دیگر خیلی جیب خود را خجالت دادند، به سفرهای خارج از کشور هم رفتند. تورهای دوبی، تونس، هند، مالزی، تایلند، استانبول و... این مدت توریستهای زیادی را از ایران به نقاط مختلف جهان برده و در بین توریستها به گفته خود این مؤسسات، جوانان زیادی بوده اند. آنهایی که شاید در سالهای گذشته ایران را به طور کامل گشته و حال تصمیم به گشت وگذار در دنیا را داشتند. این تعطیلات می توانست بهترین راه برای تجربه سفرهای جدید باشد.

شما کجا رفتید؟ نکنه شما هم مثل ما جوانان روزنامه ایران تعطیلات را در شهر خود و سر کار گذراندید.

حرف دل

شکوه

امروز خیلی دلم گرفته. می شه لطفاً این شعر را از پروین غریب پور برایم چاپ کنید:

مرا می بینی و هردم
زیاد می کند دردم!
نمی دانم چه سرداری،
ز سامانم نمی پرسی؟
به درمانم نمی کوشی
نمی دانی مگر، دردم؟
برای صبوری های مادرانه

می خواستم از فرشته مهربانی که صبوری های مادرانه ای در حقم کرد، تشکر کنم. او مرا در خودم پیدا کرد. من که مدتها بود گم شده بودم با مهر مادری او خودم را پیدا کردم و یک عمر شرمنده خوبی های دوستانه اش هستم که بی منت به من روامی دارد. به منی که لیاقت این همه صفا را ندارم. سلطان قلبم، دوستتان دارم. فرزند کوچکت.م.

Shokolat - morse - nani@yahoo.com

نگاه

تو رانگاه می کنم/پر از سراب می شوم/مرا نگاه می کنی/و قطره قطره آب می شوم/تو را نگاه می کنم/برای زندگی پر از شتاب می شوم/به من امید می دهی/و ساده، کودکانه خواب می شوم/تو را نگاه می کنم/از عشق در تب وتاب می شوم/مرا به خویش می کشی/و لحظه ای به جای مهتاب می شوم/تو را نگاه کرده ام/نگاه کن که آفتاب می شوم/مرا پر از سؤال می کنی و من/فقط به جست وجوی یک جواب می شوم/اگر جدا شوم ز تو/نقش زندگی ولی بر آب می شوم/مرا بفهم/تمام انسانیت، تمام خوبی و شکوه/مرا ببین که مثل طرح ناشیانه ای خراب می شوم/تو را نگفتمت به کس هنوز/برای من بمان، برای تو شراب می شوم/رفتن و نبودن بسیار دیده ام/و هر بار غمین یک حباب می شوم/شبی به خواب دیدم و ترسیدم/چرا که بی تو غرق مرداب می شوم/تو را عزیز نگاه می کنم شگفت!/من همیشه در پی تو نایاب می شوم.

بهار ناجی

چشم هایم

با چشمی بر آسمان و دلی در خاک آفریده شدم که خاطرم در جویبار کوچک گندمزار جاری شد و با صخره و درخت سخن گفتنم آغاز شد با آفتاب و مزرعه تنها شدم که دستی از کرانه برآمد تا چشم از تمام دنیا برگیرم.

هستی

atur - hasti@ yahoo.com

مسافرت

درباره شغل هایی که هر سال جایشان را با هم عوض می کنند:

خیال پردازی با ماشین آخرین سیستم

ساناز اقتصاد نیا
eghtesadnia@yahoo.com

کودک که بودیم، می خواستیم معلم شویم یا دکتر. بیشتر پسرها هم دلشان می خواست خلبان شوند. در رؤیاها و بازی های کودکانه مان، شغل ها را تمرین می کردیم. تخته سیاه کوچکی داشتیم با گچ های رنگی که الفبا را رویش تمرین می کردیم. کاغذ و قلمی داشتیم برای نسخه نویسی به بیمارهای خیالی مان کلاه خلبانی سرمان می گذاشتیم و با دستان باز، تمام خانه را می دویدیم. به خیال هدایت یک فروند هواپیمای جنگی یا مسافربری.

بزرگ تر که می شویم اما، رؤیاهایمان شکل دیگری می گیرد سال به سال هوس یک شغل می کنیم و هوای یک کار در سر می پرورانیم. بستگی دارد به اینکه چه حرفه ای آن سال در بورس باشد.

فلاش یک

سال گذشته را در ذهنتان مرور کنید. چند رستوران و کافی شاپ می شناسید که گردانندگان آن دختران و پسران جوان باشند؟ این یعنی مد. یعنی تمام آنها که دلشان می خواسته مهندس شوند یا در آزمایشگاه کار کنند، حالا یا پشت صندوق رستوران نشسته اند یا سینی به دست روی میزها سان شاین و موکا می گذارند.

مد خیلی وقت ها، شکستن یک تابو در جامعه است. اگر خاطرتان باشد، یک زمانی کار کردن دخترها در بیرون از خانه، تابو بود. دخترانی که در جامعه به کاری مشغول بودند، عمدتاً احتیاج مادی داشتند و برای بیشتر خانواده ها سرافکندگی و کسر شأن بود که دخترشان کار کند. اما آرام آرام این قضیه شکسته شد. جریان مد هم، همین گونه است. چند سال پیش شغل گارسونی برای دخترها مناسب نبود. دختری را نمی دیدی که پیشبند بسته باشد و روی میز غذایت را تمیز کند. اما حالا دیگر عادی شده است. دیدن دخترها در این نقش کمتر کسی را شگفت زده می کند.

سال ۱۳۸۲ چطور؟ آن سال همه می خواستند خبرنگار باشند. تعداد شرکت کنندگان کنکور در رشته ارتباطات (روزنامه نگاری) در سال ۸۲ بیش از تمام سال ها بود. مطبوعات کشور با تعداد زیادی خبرنگار جوان روبرو شدند که متقاضی کار بودند. کلاس های آموزش خبرنگاری، مملو از متقاضیان این رشته بود. همه جوانان می خواستند افشاگر باشند و از مسائل پشت پرده سر در بیاورند. این موج هم آرام آرام فروکش کرد و جای خود را به موج بعدی داد.

اگر نویسندگی را هم جزو مشاغل در آمدزا محسوب کنیم، بهتر است سال ۱۳۸۱ را سال نویسنده و نوشتن نامگذاری کنیم. شکر خدا سال ۸۱، همه جوانان ما نویسنده شدند. همه شاعر شدند. دیگر روی تمام دیوارهای شهر هم رمان و داستان کوتاه می نوشتند. آن سال، نان نویسندگان قدیمی تر در روغن بود. جلسات شعر و داستان خوانی باب شد و آمار ساعات مطالعه در کشور بالا رفت. مثلاً از یک دقیقه در هر روز به یک دقیقه و پنج ثانیه رسید!

فکر می کنید از آن همه جوان پر شور و هیجان که سر سپرده نویسندگی بودند، براستی چند نویسنده واقعی و پیگیر باقی ماند؟

اما از میان تمام این موج هایی که می آیند و می روند، موج یک حرفه از همه کوبنده تر و پاینده تر بود. سال ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ را سال بازیگری و سینما نام می گذاریم. کلاس های بازیگری مثل قارچ از توی زمین سبز شد و تعدادشان به بی نهایت رسید. آن سال ها، سینما حرف اول را میان دختر و پسرهای جوان می زد. صف جشنواره ها از همیشه شلوغ تر بود و تشنگان حرفه بازیگری به هر طریقی می خواستند به این وادی راه پیدا کنند. غافل از اینکه سینما به پیشکسوتان خودش هم وفا نمی کند. غافل از اینکه سینما، بی وفاترین ساخته دست بشریت است. از آن خیل عظیم جمعیت جوان، شاید نیم درصد هم نتوانست به سینما راه پیدا کند.

درباره سال ۱۳۷۸ چه فکر می کنید؟ با سال مهماندار هواپیما شدن موافقید؟ طراحی خاص لباس مهماندارها، خیلی ها را فریفته این شغل کرد.

«دو در، در قسمت جلو، دو در، در قسمت عقب...» همه در ذهنشان این جملات را می گفتند و با خود تمرین می کردند. همه از هم شرایط مهمانداری را می پرسیدند. قد چقدر باید باشد؟ تسلط به انگلیسی هم امتیاز دارد؟ و... اما همه می دانستند بدون معرف، هر چقدر هم امتیاز داشته باشی، بی فایده است. پرنده آهنی هم مثل همه جای دیگر، با آشنا پذیرایت می شود.

سال ۱۳۷۷ همه یک روانشناس بودند. تمام جوانان ایرانی، در تلویزیون، سینما، محافل خصوصی و... نقش روانشناس را ایفا می کردند. فارغ از اینکه رشته روانشناسی چند شاخه دارد و هر شاخه مختص یک گرایش است، همه می خواستند روانشناس باشند و به تعبیر خودمانی، یک مشاور خانواده این بهترین راه برای حل مشکلات خانوادگی بود. چه کسی بهتر از خود ما که با علم به روانشناسی بتوانیم اختلافات درون خانوادگی مان را حل و فصل کنیم. پس درود بر روانشناسی!

راستش را بخواهید من تا همان سال فقط در خاطرم هست. آخر قبل از آن دیگر جوان محسوب نمی شدم و با جوانان دیگر هم حشر و نشر چندانی نداشتم. گهگاهی می شنیدم که حالا ادبیات مد است، حالا مدیریت، حالا عمران، حالا همه می خواهند پزشک شوند یا عکاس یا...

نوشتیم که سال گذشته، گارسن ها برایمان خوب ژست می گرفتند و پز می دادند که «شغل ما فعلاً در بورس است» اما امسال چی؟ فکر می کنید امسال دست و پایتان برای چه حرفه ای می لرزد و چه نقشی را در ذهن تمرین می کنید؟

از دوستی شنیدم امسال، سال تاجران و businessman هاست.

سالی است که همه می خواهند بزرگ ترین کمپانی ها و شرکت ها را داشته باشند. همه تمرین می کنند که چطور چک هایشان را امضا کنند و به راننده ای که هر روز صبح با ماشین آخرین سیستم دنبالشان می آید، چقدر حقوق بدهند. امیدوارم حقوق آن راننده از روزنامه نگاری بیشتر نباشد والا من وهمکارانم مجبوریم تغییر شغل بدهیم.